

ما از عدالت و
جمهوریت فارغ از
اسلامیت صحبت
نمی‌کنیم، بلکه
جمهوریت آن،
برآمده از اسلامیت
ماست؛ جمهوریتی
که به تعبیر رهبری
ذیل مردم سالاری
دینی معنا می‌شود
و چیزی نیست
که ما آن را از غرب
گرفته و اسلامیزه
کرده باشیم. به طبع
بر این اساس، ما در
فقه شیعه به ازای
اسلامیت، همواره
جمهوریت و نقش
مردم را داشته‌ایم.

پیشه کردند، در حوزه‌هایی که مبانی آن‌ها اقتضا می‌کند، مثل تغلب، عملاً با اشکال مواجه‌اند.

در حوزه عدالت نیز، فقه شیعه عادتاً عدالت محور است. آن قدر که عنصر عدالت در فقه شیعه کاربرد داشته و مورد تأکید است، در فقه اهل سنت با همه قرائت‌هایی که در آن وجود دارد، بر آن تأکید نشده است؛ لذا عدالت محوری و رویکرد عادلانه را بیشتر از فقه شیعه می‌توان انتظار داشت تا فقه اهل سنت. چه بسا جمهوریت را نیز به همین وزن بتوان لحاظ کرد به اعتبار اینکه عملاً ما منطق تغلب، کودتا، استبداد را همواره نفی کردیم، اما این‌ها در سالیان متمادی در حکومت‌های استبدادی زمان‌های گذشته توسط اهل سنت عملاً توجیه شده است.

فارغ از این بحث در بحث مبانی فلسفی، از یک طرف باید گفت که فقه با فلسفه دو مقوله جداست، دو رویکرد جدا دارد و نمی‌شود فقه را فلسفی کرد یا حتی فقه را کلامی کرد؛ اما از طرف دیگر در ترتب علوم، حوزه‌های فلسفه و حوزه کلام رتبه مقدماتی نسبت به حوزه فقه دارند؛ یعنی مبانی در حوزه فلسفه و کلام تبیین می‌شود و بعد در حوزه رفتار در حوزه فقه قرار می‌گیرد. البته مراد نیز این نیست که ما هر چیزی را که فلاسفه و متکلمین با هر روشی یا منطقی به دست می‌آورند، به آن ملتزم باشیم، بلکه باید در حوزه کلام هم (عمدتاً کلام و فلسفه کمتر) بتوانیم با رویکرد استنباطی و اجتهادی مبنا را فهم کنیم و فقه را بر آن بنا کنیم نه اینکه هرکسی به هر وجهی و به هر علتی در حوزه کلام حکمی کرد، فقه خودش را به انجام آن مقید بداند مگر اینکه با رویکرد استنباطی، اجتهادی و روش‌شناسی محکمی که فقه شیعه دارد به آن عمل کرده باشد. در حوزه فلسفه یک قدری البته، نه فلسفه بلکه حکمت؛ مثل آن چیزی که در حکمت متعالیه مرحوم ملاصدرا داریم که فلسفه عمدتاً به نقل و وحی نزدیک می‌شود و به روایات استناد می‌کند. همچنین می‌توان در حوزه فقه از دو نکته عدالت و جمهوریت استفاده کرد؛ چنان‌که در ملاصدرا این قضیه وجود دارد. امتداد فلسفه سیاسی ملاصدرا می‌تواند به جمهوری اسلامی یا به فقه سیاسی شیعه منجر شود که شواهد و علامت‌هایی از آن وجود دارد و البته در بحث حکمت سیاسی متعالیه محققانی هم دارند روی این موضوع کار می‌کنند و امتداد فلسفه، البته حکمت، را برای حوزه فقه و فقه سیاسی و فقه حکومتی قائل می‌شوند. لذا می‌شود برای آن امتدادی فرض کرد به شرط اینکه امتداد حوزه فلسفه و کلام بر اساس روش‌شناسی حوزه‌ها و اجتهاد باشد و نیز به شرط اینکه فلسفه در حوزه حکمت الهی باشد، نه فلسفه به ما هو فلسفه که فقط تعقل هست و در آن وحی راه ندارد. ممکن است با این سؤال نیز روبه‌رو شویم که آیا فقه سیاسی شیعه کلان ایده‌ای برای بالا بردن عاملیت و مشارکت سیاسی مردم و توان بخشیدن به نیروی رهبری جامعه و خود حکمت الهی دارد یا خیر. باید در نظر داشت که ما از یک جهت مبانی و از طرف دیگر، راهبر و از سویی نیز با مردم مواجهیم. در همه